

می‌کنند. "این تو هستی" یا شکوه و جلال کریشنا را مشاهده می‌کنند. هندوان غیر تنوی بایگانه مطلق متحد می‌شوند همانسان که قطره آبی به اقیانوس عظیم می‌پیوندد. بودائی‌ها با نیروانا یگانه می‌گردند یا تصویری از بودا را مشاهده می‌کنند. الله کلام مقدس‌اش را در قرآن بر محمد [ص] آشکار می‌سازد. ژاندارک صدایی را می‌شنود که او را به نجات مردم فرا می‌خواند و جوزف اسمیت تصویری از فرشته مارونی داشت که او را به انجام عمل تازه‌ای برای خداوند ندا می‌داد.

در سرتاسر تاریخ مضبوط، قدیسان، عرفا، پیامبران، زهاد و عموم معتقدان به هر کیش و آئینی از هر جماعتی، در هر سرزمینی، در معرض تجارب باطنی بوده‌اند که بیانشان دشوار است اما انکارشان نیز به عنوان بی‌معنای محض غیر ممکن است. خصیصه مشترکی که این تجربه‌های جداگانه ظاهراً دیگر گونه را به هم می‌پیوندد، نتیجه چشم مشترک آن غیریت است. یک توافق عرفانی، رودلف آتو این بعد دینی (یامینوی و روحانی) را در همه این تجربیات، (وجود) رازی هیبتناک، مسحور کننده ناشناخته، هیبت‌انگیز، مخوف، الهام بخش جذاب و مسحور کننده

لوئیس پوینن

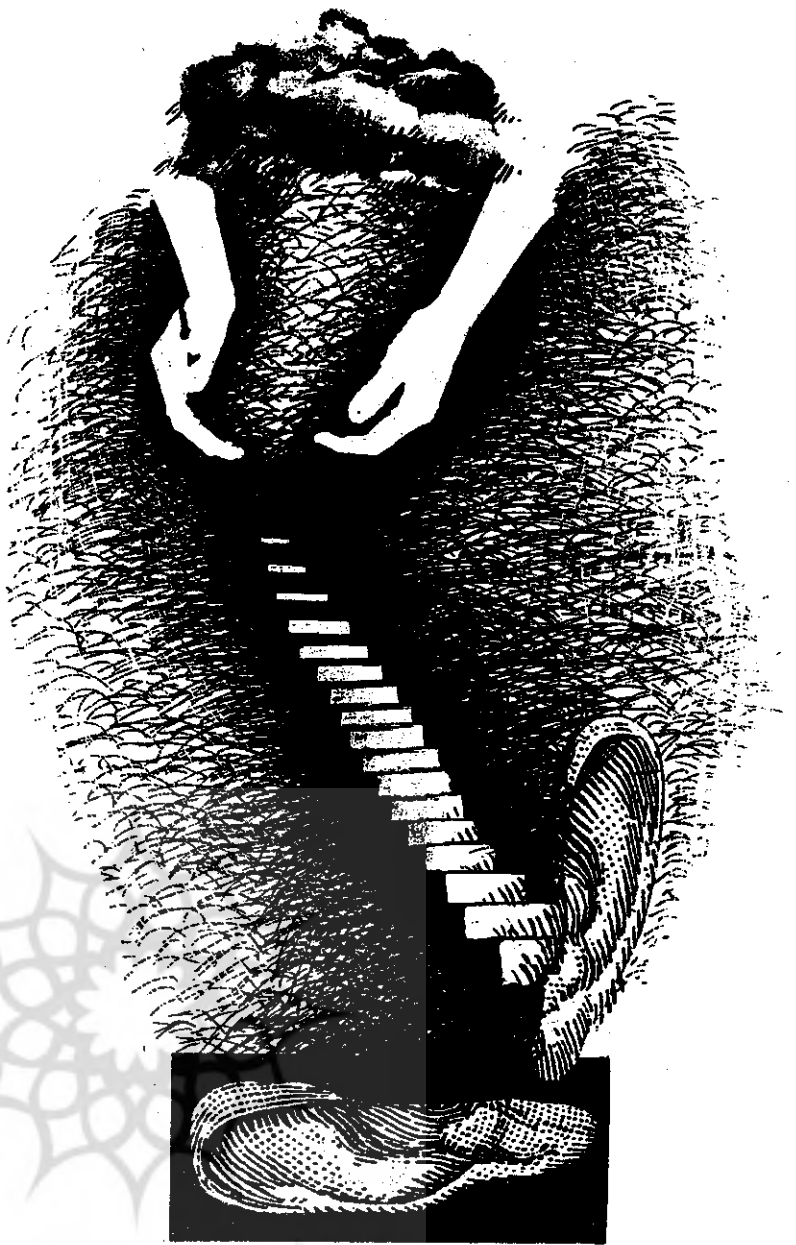
درآمدی

بر تجربه

دینی

محمد فدائی

امیر نصری



گوهر دین همواره تجربی بوده و هست. مواجهه با بعد ماورائی، بعد متعالی، (با آن) کاملاً دیگری، پایه همه ادیان بزرگ است. ابراهیم صدائی شنید که او را به ترک خانواده‌اش در حزان و عزیمت به سفری مخاطره‌آمیز فرا می‌خواند. بدین اعتبار پدر اسرائیل گردید. یعقوب نوه پسر ابراهیم، هر شب با فرشته زورآزمایی می‌کرد؛ تا اینکه متحول شود و نام "اسرائیل" و "شاهزاده خدا" را بدست آورد. موسی از وقتی که از گله پدرزنش [شعیب] مراقبت می‌کرد، تصویری از "من آنم که هستم" (یهوه) داشت تا اینکه شعله مقدس را دید و به رهائی بنی اسرائیل از بندگی و بردگی به سرزمینی سرشار از نعمت امر یافت. اشمیاء نبی تصویری از خداوند قاهر و متعال - که دنباله ردایش سراسر پرستشگاه را گرفته است - داشت. در عهد جدید پطرس، یعقوب و یوحنا، شکوه و جلال عیسی را بر فراز کوهی که در آن چهره‌اش، آسمانی و نورانی شد مشاهده کردند و خود بواسطه این تجربه متحول شدند. پس از مرگ مسیح، سائلول برای شکنجه و آزار مسیحیان به دمشق سفر نمود. وقتی که او نور مشتمل را رؤیت نمود و صدائی را شنید که از او می‌پرسید چرا سرورش را شکنجه می‌کنی، نامش را به پولس تغییر داد و رهبر جنبش تبشیری مسیحی شد. هندوان اتمان (روح) را چون برهما (خدا) تجربه

است. اگر بخواهیم بیان سورن کیرکگور را بکار ببریم، تجربه دینی یک همدلی همراه با طرد و انزجار و یک انزجار و طرد همراه با همدلی، در برابر آن عمیقاً ناشناخته است. مانند نگرستن به حفره‌ای که هم انسان را قویاً جذب می‌کند و هم او را طرد می‌نماید.

پس مشکل ما با تجربه دینی چیست؟ اگر من بگویم که صدای مطبوعی را می‌شنوم و شما نیز به آن گوش بسپارید و بگوئید: پله، حال من نیز آن را می‌شنوم؛ مشکلی در میان نیست. اما اگر شما نیز با دقت گوش فرادهید و صدایی نشنودید، ممکن است با شگفتی و تعجب بگوئید که آیا من واقعاً اصوات را شنیدم یا فقط خیال کرده‌ام که شنیدم. چه بسا بتوانیم دیگران را نیز برای امتحان این موضوع بخوانیم. اگر آنها با من موافق باشند که خوب و نیکوست؛ اما اگر آنها با شما موافق باشند و نتوانند اصوات را بشنوند؛ ما دچار مشکل می‌شویم. شاید بتوانیم صدا سنجی را برای اندازه‌گیری دسی‌بل‌های (واحد شدت صوت) موجود در اتاق بیاوریم. اگر دستگاه اصلاً صدایی را ضبط نکند و فرض کنیم که دستگاه درست کار کرده است، ما دلیل خوبی داریم برای اینکه من فقط اصوات خیالی را شنیده‌ام. چه بسا که من ادعای خود را عوض کنم و بگویم: «بسیار خوب، به نظر من چنین آمده که صدای مطبوعی می‌شنوم».

[پس] یک مشکل این است که تجربه دینی نوعاً شخصی است. احساس می‌کنید که خداوند شما را بخشیده یا فرشته با شما صحبت می‌کند اما من - کسی که با شما - در همان اتاق نشستم نه چیزی می‌شنوم، نه چیزی می‌بینم و نه چیزی را احساس می‌کنم. شما دعا می‌کنید و ناگهان احساس می‌کنید عنایت الهی، شامل شما گردیده است و احساس وحدت با تمام واقعیات را می‌کنید. من که کنار شما نشسته‌ام با تعجب از تغییرات چهره‌تان، از مشکل پیش آمده می‌پرسم. شاید مغز شما یکسری تغییرات شیمیایی و الکتریکی را تجربه می‌کند.

همانطور که در بالا آمد گونه‌های متفاوت تجربه دینی بواسطه افراد متعدد گزارش شده است. از دختری چوپان بمانند ژاندارک تا عرفایی نظیر ترزاویلا و سن‌ژان صلیب. نمی‌توان این موارد را به سادگی و بدون تحلیل جدی کنار گذاشت.

دو سطح از مشکلات در اینجا وجود دارد: ۱- به چه میزان - اگر اساساً ممکن باشد صاحب تجربه دینی در استنتاج واقعیتی ما بعدالطبیعی یا وجودی که موضوع تجربه‌اش است (حیث عینی، objective) از تجربه روانی (حیث نفسانی، Subjective) موجه است.

۲- به چه میزان - اگر اساساً ممکن باشد - گواهیات رو به افزایش آنان که در معرض تجربیات دینی هستند؛ این ادعا را که خداوند یا واقعیتی متعالی وجود دارد موجه می‌سازد؟

ستأ دلایل ناشی از تجربه دینی از براهین وجود خدا نبودند، بلکه در بهترین صورت تجربه دینی مؤید و هستی بخش آن چیزی است که براهین با منطقی خشک بیان می‌کنند بعضی از فلاسفه نظیر ریچاردسون برن و گری گاتینگ معتقدند که تجربه مشترک عرفا «توجیه قوی»، (Strong justification) یا قرینه [کافی] برای همه ما له وجود خداوند است.

کسانی دیگری مانند ویلیام جیمز معتقدند: تجربه دینی برای شخص صاحب تجربه، قرینه کافی له وجود واقعیتی الوهی است اما برای فرد فاقد تجربه دینی تنها بیانگر یک احتمال است. از این رو تجربه دینی تنها «توجیه ضعیف» (Weak justification) را در اختیار ما قرار می‌دهد. شکاکان دینی، مانند والترستیس و والاس مستون، در این مطلب تردید کرده‌اند و استدلال نموده‌اند که یک تجربه نفسانی به خودی خود نمی‌تواند

گواه ادعایی وجودی (برای موجود عینی‌ای خارج از شخص) باشد. استنتاج واقعیت الف بر مبنای تجربه روانی الف یک مغالطه است.

دو شکل عمده برای تجربه دینی وجود دارد، یکم در آنچه می‌توانیم آن را [تجربه] عارفانه بخوانیم؛ گمان یگانگی تمام واقعیت یا یگانگی صاحب تجربه با موضوع تجربه می‌رود (عارف در خدا فنا می‌شود؛ با خدا یکی می‌شود و الخ).

دومین گونه تجربه را برای تمایز آن با تجربه عارفانه بسادگی می‌توان «تجربه دینی» نام داد. این تجربه صاحب تجربه را با موضوع آن یگانگی نمی‌سازد در اینجا هنگام که مؤمن (یا صاحب تجربه) حضور خدا یا فرشته‌ای یا مسیح و یا روح‌القدس را تجربه می‌کند که یا با تجربه‌گر سخن می‌گویند یا بر او متجلی می‌شوند و یا او را مورد بخشش قرار می‌دهند تجربه‌ای مینوی رخ می‌دهد.

اما حال، تبیین‌های روان شناختی فراوانی از تجربه دینی وجود دارد که در صحت آن تردید می‌افکنند. یکی از مشهورترین این تبیین‌ها، تبیین فرویدی است. زیگموند فروید بیان کرده است که تجربه دینی حاصل فرافکنی تصور پدر در فرد است. ماجرا چنین است: وقتی شما بچه بودید، به پدر خود همچون قهرمانی قدرتمند می‌نگریستید که قادر بر انجام هر کاری است. همه خواسته‌های شما را رفع می‌کند و بر همه موانع مزاحم شما چیره می‌شود. وقتی شما بزرگتر شدید، ملولانه دریافتید که پدر شما، فی‌الواقع بسیار محدود و خطاکار است. اما شما همچنان حاجت به پدری نیک و قادر مطلق داشتید. پس ناخودآگاه نیازتان را برای چنین پدر گمشده خیالی، بر آسمان تپی فرا می‌افکنید و خدایی برای خود اختراع می‌کنید. چرا که چنین تصویری پدیده‌ای متعارف و معمول است. همه ما که کامیابانه پسر را بر آسمان بزرگ فرا افکنده‌ایم؛ به کلیسا یا کنیسه یا مسجد یا هر جای دیگری می‌رویم؛ و پندارمان را در روز مقدس محبوبان پرستش می‌کنیم. اما این یک اسطوره است. آسمان تپی است و بزودی ما این را در می‌یابیم و این برای همه ما بهتر است.

این یک تبیین از تجربه دینی و بطور کلی دین است. این بیان براهانی علیه وجود خداوند نیست؛ بلکه صرفاً یک فرضیه است و حتی اگر به لحاظ روانشناختی این درست باشد که ما تمایل به تفکر در باب خداوند همچون پدری پر مهر و قدرتمند داریم، هنوز ممکن است که این رابطه پدری شیوه خداوند در آشنا ساختن خود به ما باشد - یعنی [شناساندن] بوسیله تمثیل. تبیین دیگر تجربه دینی، طبیعت‌گرایی است. بنابراین نظریه همه واقعیات می‌توانند با توسل به فرایندهای فیزیکی تبیین شوند پس حاجتی برای به میان آوردن موجودات روحانی رازآمیز نیست. روح و یا واقعیتی روحانی وجود ندارد. هر چند ارزش‌ها و آگاهی‌هایی وجود دارند که با ارجاع به کارکردهای امور فیزیکی تبیین می‌گردند آگاهی یا ذهن، کارکرد امور مغزی است و فرایندهای مغزی، تجربه زمانی و مکانی‌ای که از طریق حواس به آن منتقل شده‌اند همه آموختنی‌ها بدین شیوه بدست می‌آیند. ساز و کار مغزی، تجربیات را تغییر و نظم و انتظام می‌دهد اما دلیل موجهی برای اعتقاد به اینکه مغز به واقعیت فزاینده‌ای دسترسی دارد، موجود نیست. این تقریر از طبیعت‌گرایی مشکلاتی دارد؛ اما نظریه توضیحی منسجمی در برابر خداپاوری است.

این مقاله برگرفته شده است از:

Philosophy of Religion (An Anthology)

Louis Pojman. (ed) Wadsworth Company. P-P:

96-98.